

# بررسی دیدگاه مفسران فریقین پیرامون معنای استضعاف در آیات ۹۷ و ۹۸ سوره مبارکه النساء

فاطمه باقرصاد<sup>۱</sup>

## چکیده

نزول دو آیه شریفه النساء، گفتگوی ملائکه با مجرمان، افشاء و پرده برداری از حقیقتی بزرگ بود. هنگامی که پرسیدند در دنیا بر چه حالی بوده و در چه مرتبه ای از معرفت به دینشان بسر می بردند. و ایشان به عذرآوری روی آوردند. خدای تعالی چهره مدعیان دروغین استضعاف را بر ملا ساخت. کسانی که با ترک هجرت، اختیاراً باقی ماندن در محیط کفر و شرک را برگزیدند و اینچنین با دور شدن از معرفت و عمل به دین، ظالم به نفس شدند. و اما مستضعفان واقعی قادر نبودند با حیلت اندیشی از تأثیر استضعاف مشرکان بر دین و ایمان خود ممانعت نمایند. همچنین نتوانستند برای رهایی از شرایط کفر و شرک چاره اندیشی کنند و به هیچ کدام از معانی هجرت دست نیافتند و اینگونه بود که در کلام خدای تعالی وعده مغفرت یافتند.

کلید واژگان: ایمان، کفر، استضعاف

---

<sup>۱</sup>. مرکز آموزشهای نیمه حضوری حوزه های علمیه خواهران قم، سطح ۲

## مقدمه

هدف از بررسی اقوال تفسیری در این مقاله پژوهشی، استخراج آراء مفسران از معنای استضعاف در آیه شریفه ۹۸ النساء است. بدین منظور اگر بخواهیم درک درستی از این آیه شریفه بدست آوریم، بایستی مقدمه آن یعنی آیه ۹۷ النساء را بررسی کنیم تا بتوانیم در سایه شناخت «ظالمین به نفس» استثنا شدگان از آیه مربوطه را درک نمائیم. حقیقت این است که این دو آیه شریفه، نشانگر موضوعی واحد و منسجم می‌باشد و آن شناسایی و بیان حکم جماعتی از مسلمانان فرونشسته از هجرت است، درحالی‌که در صدر اسلام هجرت یکی از مهم‌ترین شعائر دینی و امری خطیر و فریضه‌ای واجب بود. آشنایی با بحث‌های تفسیری آیه شریفه ۹۷ النساء درک این حقیقت را میسر می‌سازد که اگر درصدد کسب معرفت به دین و عمل خالصانه به احکام و شعائر دین نباشیم، ظالم به نفس خواهیم بود. در این مقاله پژوهشی با هدف ارتقاء سطح آگاهیهای دینی، بر آنیم تا مفهوم استضعاف دینی را از دیدگاه مفسران قرآن کریم روشن سازیم و ملاک‌های تشخیصی کلی از مستضعف در دین را بر طبق رهنمودهای قرآن استخراج نمائیم. با دقت و بررسی در پژوهش‌های انجام‌شده، روشن می‌شود که تاکنون پژوهشی با عنوان «مستضعف در دین» از زاویه‌ی شرح و تبیین مفسران صورت نگرفته است. این پژوهش اولین اقدام به شمار می‌رود و امید است که حق مطلب ادا گردد. برای فهم بهتر و عمیق‌تر موضوع در آیات مربوطه بر آن شدیم تا هر یک از قسمتهای آیات شریفه را به تناسب تمرکز بر اقوال مفسران، از یکدیگر متمایز و جداگانه تحلیل نمائیم تا بتوانیم به نتیجه‌ای روشن دست یابیم. این مقاله پژوهشی مسئله محور بوده و به روش کتابخانه‌ای در حوزه تفسیر انجام گرفته است. متون تفسیری نیاز به شرح و بسط و تحلیل داشته است. بر این اساس، تجزیه و تحلیل آراء مفسران و پرداختن به نتایج در تمامی فرازهای آیات وجود دارد.

**شناخت فضای روایتی آیات:** دو دسته روایت زیر گزارشی تاریخی از رویدادهای صدر اسلام است که به منظور شناخت فضای روایتی این آیات آورده می‌شود.

**روایت اول:** درباره طایفه‌ای از منافقین نازل شده که در هنگام هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جناب تخلف کردند و با آن حضرت به مدینه نیامدند. ولی با مشرکین در جنگ بدر خارج شدند.

**روایت دیگر:** روایت شده که این آیه درباره قیس بن فاکهه بن مغیره و حارث بن اسود و قیس بن ولید و ابی العاص بن منیه بن حجاج و علی بن امیه بن خلف نازل شد؛ و در شرح ماجرا گفته شده که بعد از اینکه مشرکین



**کفر** : در لغت پوشیده شدن چیزی است. زارع را هم که پیوسته بذر و دانه را در زمین می‌افشاند و در خاک پنهان می‌کند، کافر گویند «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ»<sup>۱</sup> هشدار می‌دهد که از کفران نعمت بر انسان احاطه دارد و کمتر به ادای شکر قیام می‌کند.<sup>۲</sup> کافر به کسی اطلاق می‌شود که از ضروریات ظاهری و باطنی دین اسلام مانند شهادتین و اعتقاد به معاد برکنار باشد و آنچه از اخبار به دست می‌آید، مراد از کافر کسی است که از روی عناد و دشمنی ولایت حضرت علی علیه السلام را انکار کند که چنین افرادی از مشرکین بدترند زیرا معنی کفر ترک اطاعت خداوند از روی عناد و لجاجت است.<sup>۳</sup>

**مستضعف**: الضعف: نقطه مقابل قوت و نیرو است. ضعف در حال و بدن و حالت بکار می‌رود. جمع ضعیف، ضِعَاف و ضَعُفا است. ضَعْف، ضَعْف دو واژه‌اند. الضَعْف با ضمه، ناتوانی بدنی است و الضَعْف با فتحه نارسایی در عقل و رأی است. استَضَعَفْتُهُ یعنی ناتوانش یافتیم. «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي...»<sup>۴</sup> سخن هارون برادر موسی است که نتوانست از گوساله‌پرستی آن‌ها جلوگیری کند و می‌گوید مرا استضعاف کردند. واژه استضعاف نقطه مقابلش استکبار است. استَضَعَفْتُهُ وی را ضعیف شمرد. او را ذلیل و خوار کرد. «وَجَعَلَ أَهْلَهُ أَشْيَعًا يَسْتَضَعِفُونَ...»<sup>۵</sup> فرعون مردم را طبقه طبقه قرارداد که گروهی از آنان را به استضعاف (بردگی) می‌کشید.<sup>۶</sup>

از بررسی آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود، افرادی که از نظر فکری یا بدنی یا اقتصادی آن‌چنان ضعیف باشند که قادر به شناسایی حق از باطل نشوند و یا اینکه با تشخیص عقیده صحیح بر اثر ناتوانی جسمی یا ضعف مالی و یا محدودیت‌هایی که محیط بر آن‌ها تحمیل کرده، قادر به انجام وظایف خود به‌طور کامل نباشند و نتوانند مهاجرت کنند، آن‌ها را مستضعف گویند.<sup>۷</sup>

۱. الزخرف/ ۱۵

۲. خسروی حسینی، همان، جلد سوم، ص ۴۱

۳. مجلسی، سید محمد باقر، مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول، جلد ۱۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپخانه خورشید، ۱۳۷۴، ص ۱۹۰

۴. الاعراف/ ۱۵۰

۵. القصص/ ۴

۶. بندر ریگی، محمد، ترجمه المعجم الوسیط، جلد دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۶۵۱

۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، جلد ۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴، ص ۸۷

## مقایسه و تحلیل آراء تفسیری با تأکید بر نتایج

### بخش اول: آیه شریفه ۹۷ النساء

**مقدمه:** در این آیه شریفه، راجع به کسانی که در دار شرک اقامت گزیده و مهاجرت نکردند، صحبت می شود. خدای تعالی در اینجا به زیبایی در مورد آنها سخن می گوید و پرده از حقایق نفوس بشری بر می دارد و بطرز بدیع زمینه شناخت مستضعفانی را فراهم می سازد که در آیه بعد، آنها را به خاطر ترک هجرت مشمول عفو و بخشش خود قرار می دهد.

### ۱- اشان نزول آیه شریفه

به عقیده فخر رازی ایشان قومی از منافقین بودند که از ترس برای مؤمنین اظهار ایمان کردند ولی هنگامی که به قوم خود بازگشتند کفر خود را آشکار کردند و به سمت مدینه هجرت نکردند. پس خدای تعالی با این آیه آشکار کرد که ایشان به خاطر کفر و نفاق و ترک هجرت ظلم کنندگان به خودشان بودند.<sup>۱</sup> به اعتقاد قرطبی « این سؤال و جواب در آیه این معنا را افاده می کند که ایشان مسلمان و در حالت ظلم به خود به خاطر ترک هجرت مردند و الا اگر کافر مرده بودند، این گونه راجع به ایشان گفته نمی شد.»<sup>۲</sup>

طباطبایی در المیزان هنگام تفسیر این آیه به این نکته تصریح نکرده که این آیه شریفه در خصوص منافقین نازل شده بلکه شمول آیه را کسانی دانسته که اختیاً سکوت بین کفار را برگزیدند و از اقامه دین دست کشیدند و بدین وسیله ایمان خود را به ظلم آلوده کردند. بنابراین می توان گفت منظور ریشه های نفاق است که در حادثه بدر خود را پدیدار کرد.<sup>۳</sup>

با این وصف سخن جوادی آملی مبنی بر این که آیه از مکیان کافر، منافق یا مؤمن سست ایمان و فاسقی که اصلاً قصد هجرت نداشته و مهاجرت نکردند، به ظالمی انفسهم یاد می کند، قابل نقد است. زیرا بنا به اشاره تفاسیر مکیان کافر از دایره شمول آیه خارج است. همچنین منافق به معنای خاص کلمه نیز مورد خطاب آیه نمی باشد. بلکه می توان گفت « ایشان کسانی بودند که مهاجرت نکرده بودند، اموال و مصالحشان آنان را در آنجا ماندگار کرده بود. بعضی هم ترس و هراس سختی های مهاجرت و رنج های فراوان سفر، ایشان را در آنجا نگاه می داشت.»<sup>۴</sup> در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی نیز آمده است: « این آیه شریفه در مورد کسانی نازل شده که حاضر نشدند در کنار

<sup>۱</sup> رازی، فخرالدین ابو عبدالله محمدبن عمر، التفسیر الکبیر، جلد ۱۱، بیروت، دارالتراث العربی، ۱۴۲۰ ق، ص ۱۹۶

<sup>۲</sup> الانصاری القرطبی، محمد ابن احمد، الجامع الاحکام القرآن، جلد ۵، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ ق، ص ۳۲۹

<sup>۳</sup> همان، ص ۸۴ الی ۸۹

<sup>۴</sup> سید قطب، مصطفی، فی ظلال القرآن، ترجمه ی مصطفی خرم دل، جلد ۲، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۹، ص ۲۰۲

امیرالمؤمنین علیه السلام با دشمنان دین جهاد کنند.<sup>۱</sup> در تفاسیر صافی و کنز الدقائق و شریف لاهیجی بیان شده که آنچه در روایات وجود دارد تفسیر آیه و آنچه علی بن ابراهیم نقل نموده است تأویل آیه شریفه است.<sup>۲</sup>

نتیجه: در پایان این بحث به این نتیجه کلی می‌رسیم که خطاب آیه به کافران و منافقان نیست بلکه خطاب آیه شریفه به مسلمانانی است که اظهار ایمان کردند ولی در طریق مسلمانی گام برداشتند و به خاطر ترجیح مصالح دنیا بر دین خود و ترس از رویارویی با مشکلات و سختی‌های هجرت، از آن کوتاهی نمودند و سرانجام به دام مشرکین گرفتار شدند.

## ۲-۱ جمله «... ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ...» و مفهوم ظلم

در ذیل با آراء مفسرانی آشنا می‌شویم که مستقیماً به قول خدای تعالی «ظالمی انفسهم» اشاره نموده و درصدد درک و تعبیر معنای ظلم در آیه شریفه بوده‌اند. درحالی که در بعضی از تفاسیر به این جمله پرداخته نشده است.

فخر رازی مراد از ظلم در این آیه شریفه را «کفر و معصیت» می‌داند و دو مصداق برای ظلم مطرح می‌کند اول: کسانی که ایمان آوردند ولی مهاجرت نکردند و دوم: منافقین که از ترس ایمان آوردند.<sup>۳</sup> به اعتقاد تفسیر زادالمسیر، بر اساس آنچه در شرح حال افراد فرونشسته از هجرت درمی‌یابیم، ظلم به نفس را به چهار قول می‌توان مرتبط دانست اول: ترک هجرت. دوم: بازگشت ایشان به کفر. سوم شک بعد از یقین؛ و چهارم: یاری مشرکین.<sup>۴</sup> تفسیر المنار بر این باور است که عدم اقامه دین و عدم نصرت دین و رضایت به اینکه انسان در ذلت و خواری زندگی کند و حریت و آزادی در اعمال دینی خود نداشته باشد، همه این‌ها ظلم به نفس محسوب می‌شود.<sup>۵</sup> شیخ طوسی و شیخ طبرسی معتقدند که ظلم به نفس یعنی ایشان خویشتن را از ثواب الهی محروم کردند و به وسیله کفر مستوجب کیفر شدند.<sup>۶</sup> اساس فی التفسیر نیز مفهوم ظلم را آمیزش و مجاورت با کفار و ترک هجرت

۱. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی، جلد ۱، بیروت، لبنان، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ق، ص ۱۱۰.  
۲. (الفیض الکاشانی، محمد محسن، تفسیر صافی، جلد اول، بیروت، لبنان، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ق، ص ۴۸۸)، (القمی المشهدی، شیخ محمد، کنز الدقائق و بحر الغرائب، جلد ۳، تهران، مؤسسه طبع و نشر، ۱۴۱۰ق، ص ۵۱۲)، (شریف لاهیجی، بهالدین، تفسیر شریف لاهیجی، جلد اول، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳، ص ۵۳۵)  
۳. همان، ص ۱۹۶

۴. الجوزی البغدادی، جمال الدین، زاد المسیر فی علم التفسیر، جلد اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۷۱ م، ص ۱۰۵  
۵. رشید رضا، محمد، المنار، جلد ۵، لبنان، بیروت، انتشارات دارالفکر، ۱۴۲۸ ق، ص ۲۵۵  
۶. الطوسی، ابی جعفر محمد ابن حسن، التبیان فی التفسیر القرآن، جلد ۳، تهران، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۰۲؛ الطبرسی، شیخ ابی علی الفضل، مجمع البیان، جلد ۳ و ۴، بیروت، علمی المطبوعات، ۱۴۲۳، ص ۱۵۰ (بخسوها حقها من الثواب وادخلوها علیها العقاب ...)

دانست.<sup>۱</sup> به عقیده طبری ظلم به نفس یعنی قرار گرفتن انسان در مسیری که طی آن خشم و غضب الهی بر او چیره می‌شود.<sup>۲</sup>

صاحب التحریر و التنویر منظور از ظلم را ترک هجرت دانست؛ زیرا آن‌ها قومی بودند که اسلام آوردند ولی مهاجرت نکردند. به اعتقاد این مفسر ظلم به نفس اگر فعل کسی قرار گیرد ضرر و زیان آن به خود فرد بازمی‌گردد، پس این فرد ظالم به نفس خود می‌شود.<sup>۳</sup> گفتار تفسیر قرطبی نیز بر این معنا استوار است که آنها چون از حالت کفر بیرون و به دین اسلام معترف شدند، شدت کلام خدای تعالی در سؤال و جواب ملائکه نشان می‌دهد که این‌ها هنگام مرگ برخلاف اعتراف خود به اسلام، تعیین و تشخیصی به ایمان نداشته و عقایدشان بر کفر استوار بود.<sup>۴</sup>

در تحلیل عقیده فخر رازی و صاحب التحریر که مراد از ظلم را کفر و معصیت دانستند، می‌توان گفت شیوه عملکرد این گروه که اختیاریاً هجرت را ترک نمودند، به‌گونه‌ای رقم خورد که خواه‌ناخواه در مسیر بازگشت به کفر قرار گرفتند تا آنجا که عده‌ای از ایشان که حتی ایمان آوردن خود را از دیگران مخفی داشته بودند، مجبور به همراهی با مشرکان شدند و در جنگ بدر کشته شدند و مسئول این حالت تزلزل و تردید، خودشان بودند. آنچه تا اینجا از بیان نظرات مفسران در مفهوم ظلم ملاحظه نمودیم، پیامدهایی نظیر کفر و معصیت، ترک هجرت، همکاری با مشرکین، محرومیت از ثواب الهی، زندگی در فشار و تنگنا، تسلط خشم و غضب الهی، عدم تعیین به ایمان بود.

طباطبایی در المیزان بیان می‌دارد که هرگونه جهل به دین و ممنوعیت از عمل به شعائر دین ظلم محسوب می‌شود. او بر این باور است که علت اصلی و واقعی ظلم به نفس وقوع در بلاد شرک است و اینکه انسان در بین کافران در چنان وضع و موقعیتی قرار گیرد که دیگر راهی نداشته باشد که معارف دین را بیاموزد و بدان چه دین خدا او را بدان می‌خواند و به وظایف عبادی خود، عمل نماید. نکته قابل توجه در تعبیر مفسر این است که شاهد این طرز تلقی از ظلم به نفس را در قول خدای تعالی «قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین» جستجو می‌کند. به اعتقاد ایشان (کان سؤال الملائکة...) پرسش ملائکه بیانگر این بود که در چه حالی از دین خود زندگی می‌کردید؟ و آن‌ها زندگی‌شان در زمین به‌گونه‌ای بوده که قادر به عمل به دین نبودند زیرا مشرکان قوی بوده و ایشان را به استضعاف کشیدند و بین آن‌ها و عمل به شعائر دینی‌شان مانع و حائل شدند. در واقع به عقیده مفسر همین نکته، یعنی طرز زندگی ایشان تأییدکننده ظلم به نفس است زیرا آن‌ها در شرایطی بسر می‌بردند که در تماس مستقیم با احکام دین و کسب شناخت و معرفت دینی نبودند.<sup>۵</sup>

۱. حوی، سعید، الاساس فی التفسیر، جلد ۲، قاهره، دارالاسلام، ۱۴۰۵ق، ص ۱۳۵۹ (وظلمهم انفسهم به مخالطة الكافرين و تركهم الهجرة المفروضة)

۲. طبری، همان، ص ۲۸۵ (ظالمی انفسهم یعنی: مکسبی انفسهم غضب الله و سخطه...)

۳. ابن عاشور، شیخ محمد بن طاهر، تفسیر التحریر و التنویر، جلد ۴، بیروت، مؤسسه التاریخ، ۱۴۲۰ق، ص ۲۳۱، ۲۳۲

۴. قرطبی، همان، ص ۳۲۹

۵. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، نسخه عربی، جلد ۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق، ص ۴۹

**نتیجه:** آنچه سایر مفسران از مفهوم ظلم در آیه شریفه بیان کردند، همه پیامدهای ظلم به نفس است که فخر رازی آن را «کفر و معصیت» و طبری آن را اکتساب خشم و غضب الهی دانستند. و اصل ظلم به نفس طبق تعبیر المیزان دوری از شناخت دین و معرفت یافتن نسبت به معارف حقه دین است. رویه باطل کافران در دنیا است که مانند مانع و حائلی از تماس انسان با اصل فطرت خود، ممانعت می‌کند و این روند جهل به دین و ممنوعیت از عمل به شعائر دین را به همراه دارد.

### ۳-۱- جمله «...قَالَوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ...»

این کلام خدای تعالی، سؤال ملائکه در خصوص دین مجرمان در دنیاست. می‌پرسند شما در زندگی دنیوی خود، بر چه حالی بودید؟ آیا شعائر الهی را اقامه نمودید؟ آیا تفقه در دین خود داشتید؟ پاسخ می‌دهند «ما مستضعف بودیم» این که استفهام در این سؤال تقریر است یا توبیخ، باب جدیدی در معنای آیه می‌گشاید که در نتیجه گیری بحث بسیار کارگشاست و این که چرا خدای تعالی در این آیه شریفه کلمه استضعاف را برای مجرمان بکار برد و ایشان را در عذر آوری با این کلمه توصیف فرمود، حکایتی است که مفسران با دیدگاهی کما بیش متفاوت بدان پرداخته‌اند. گروهی از مفسران قول خدای تعالی «قالوا فیم کنتم» را بر وجه توبیخ گرفته‌اند و گروهی معتقدند این قول بر وجه توبیخ و تقریر (باهم) است.

صاحب کشف می‌گوید: اگر بگویند چگونه عبارت «کنا مستضعفین فی الارض» می‌تواند پاسخ «فیم کنتم» باشد، حال آنکه سزاوار بود در پاسخ می‌گفتند: چنین می‌کردیم و کاری نمی‌کردیم. در پاسخ باید گفت: «فیم کنتم» به معنای توبیخ است؛ زیرا آنان اصلاً در کار دین جدی نبودند و می‌توانستند هجرت کنند، اما نکردند. یعنی گفتند مستضعف بودیم تا پوزش در برابر توبیخی که شده‌اند، در میان آورند و استضعاف را دلیل کار خویش بدانند.<sup>۱</sup> بنابر این چنین نتیجه می‌گیرد که سؤال ملائکه «فیم کنتم» بر مبنای تشریح و توضیح نیست، بلکه نوعی سرزنش است که ظالمان در مقابل این توبیخ و سرزنش از خود دفاع می‌کنند و عذر می‌آورند. صاحب المنار نیز قول کشف را در این دو جمله می‌پذیرد و معتقد است این پرسش توبیخ است بر چیزی معلوم و نه جوفا شدن و یا تحقیق از چیزی نامعلوم. به همین دلیل جواب «کنا مستضعفین فی الارض» یعنی عذرآوری مجرمان از تقصیرشان را بهترین جواب دانست؛ المنار «پنهان کاری و دور زدن در باطل» را علت عذرآوری آن‌ها می‌داند.<sup>۲</sup>

به عقیده جوادی آملی قالوا فیم کنتم «استفهام تقریری است؛ یعنی سؤال از استضعاف و استکبار نیست، بلکه پرسش از نپذیرفتن اصل دین یا عمل نکردن به احکام آن است. از این رو کفر و نفاق و فسق را مطرح نکردند ولی

<sup>۱</sup>. زمخشری محمد ابن عمر، تفسیر کشف، ترجمه مسعود انصاری، جلد ۱، تهران، انتشارات ققنوس، ص ۶۸۳

<sup>۲</sup>. همان، ص ۲۵۵ و ۲۵۶ (يعتذرون بأنه يحبون الغيبة عن انفسهم و يدارون المبطلين و هو عذر باطل)



عذر آن را به صورت استضعاف ذکر کرده و به گونه‌ای خویش را معذور نامیدند.<sup>۱</sup> و تفسیر روح البیان نیز بر این عقیده است که ایشان طفره روندگان از اقرار صریح بودند به آنچه در آن کوتاهی کردند.<sup>۲</sup>

صاحب المیزان معتقد است سؤال ملائکه «فیم کنتم» سؤالی است از حال و وضعی که آن‌ها از نظر دین در زندگی داشتند. مفسر در اینجا احتمال تقریر را نیز صحیح می‌داند. همچنین می‌گوید این‌ها نمی‌توانستند لباس دین را بر تن کنند زیرا مشرکین قومی بودند که ایشان را به استضعاف کشیدند و بین آن‌ها و عمل به دینشان حائل شدند.<sup>۳</sup> صاحب مواهب الرحمن نیز این استفهام را توییح بر چیز معلوم و آشکار دانسته و احتمال تقریر را نیز برای این استفهام اضافه می‌کند (بل یمكن ان تكون الاستفهام للتقیر). این مفسر ضمن این که قول خدای تعالی «کنا مستضعفین» را عذرآوری از تقصیرشان تلقی می‌کند بر این باور است که ایشان بر اساس آنچه در حال خود مخفی نمودند جواب دادند. پس به جای اینکه وضعیت خود را در دنیا شرح دهند، سبب وضع خود را بازگو نمودند و گفتند ما در زمین مستضعف بودیم تا عذری در مقابل کوتاهی‌شان باشد.<sup>۴</sup>

نکته مهم در کلام صاحب المیزان و مواهب الرحمن و در کلام بعضی از مفسرین اهل سنت نظیر فخر رازی، و تفاسیر المنار، مراغی، روح البیان و روح المعانی و التحریر و التنویر تأمل بر قول خدای تعالی «فیم کنتم» و جواب «کنا مستضعفین» است. همان گونه که پیش تر بیان شد، بعضی از مفسرین قول «فیم کنتم» را علاوه بر توییح بر وجه «اقرار» نیز گرفتند. وجه اقرار یعنی رجوع به پرونده زندگی دنیوی مجرمان و گشودن طومار زندگی‌شان و مشاهده توأم با بصیرت نسبت به نقاط تاریکی است که وجدان بیدارشان را در پوششی از انکار و الحاد قرار می‌دهد؛ و این کار مسلماً سخت و طاقت فرساست. پس عذرآوری در پاسخ سؤال ملائکه چیزی نبود که اکنون برای رهایی از فشار بدان متوسل شوند بلکه این عذرآوری رویه‌ای باطل است که در دنیا نیز بدان متوسل بودند.

**نتیجه:** حاصل این که می‌توان قول خدای تعالی «فیم کنتم» را بر مبنای توییح و تقریر هر دو با هم دانست. زیرا منظور از این قول این بود که ملائکه مجرمان و عذر آوران را به یادآوری گذشته خود وادار سازند. تا به درستی به این حقیقت بیندیشند که می‌توانستند با عملکرد صحیح دین و ایمان خود را از آلودگی به شرک در امان نگه دارند. واقعیت این بود که رویه عذرآوری، مبنای عمل آن‌ها در دنیا بود، نه اینکه بعد از مرگ به این رویه متوسل شوند. «ظالمان انفسهم» همیشه در زندگی دنیوی خود طفره روندگان از اقرار صریح بودند. اگر این گونه نبود پس آن‌ها باید به آسانی به جرم خود اعتراف می‌کردند.

۴- اجمله «... قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ هِ وَأَسِعَتْ فِتْنَةً أَجْرُوا فِيهِ...»

۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، جلد ۲۰، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹، ص ۲۲۲

۲. حقی البروسی، شیخ اسمعیل، روح البیان، جلد ۲، بیروت، لبنان، دارالفکر، ۱۴۲۳ق، ص ۲۶۸

۳. همان، ص ۵۰۴۹

۴. سیدسبزواری، عبد العلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، جلد ۹، بیروت، مؤسسه اهل بیت، ۱۴۰۹، ص ۱۷۱ همان، ص ۱۷۲

این کلام خدای تعالی قول محکمی در رد ادعای استضعاف مجرمان است؛ زیرا به صراحت بیان می‌دارد، اگر قادر نبودید به دین خدا عمل کنید، باید مهاجرت می‌کردید. در تفسیر این جمله از آیه شریفه تفاسیری همچون التبیان، صافی، مجمع البیان و جامع البیان طبری تقریباً گفتاری مشابه دارند: «پس خارج شوید از سرزمینتان و از کسانی که شمارا از ایمان به خدا و رسول بازمی‌دارند و جدا شوید و به کسانی بپیوندید که شمارا از اهل شرک به خدا بازدارند پس خدای را به یگانگی بپرستید و عبادت کنید و نبی صلی الله علیه و آله را پیروی نمایید.<sup>۱</sup>

زاد المسیر قول «الم تکن الارض الله واسعة...» را سرزمین مدینه دانسته و بر این باور است که این قول ملائکه حکایت از این دارد که این گروه قادر به هجرت بودند.<sup>۲</sup> فخر رازی می‌گوید: ماندن و اقامت شما در بین کفار از روی عجز و ناتوانی نبوده بلکه شما قادر به این جدایی و مفارقت از ایشان بودید.<sup>۳</sup> المنار نیز همین مطلب را تأیید می‌کند که استضعاف کشیدن این قوم برای ایشان مانعی محسوب نمی‌شد زیرا قادر به خروج از بین کفار بودند و قادر بودند درجایی اقامت کنند که در امر دینشان آزاد باشند.<sup>۴</sup>

همین رویکرد توسط صاحب المیزان نیز اتخاذ شده است. مفسر بر این باور است که ظالمان به نفس مستضعف نبودند زیرا قدرت و تمکن کافی جهت رفع این قید استضعاف را از خود داشتند آنچه از استضعاف بیان کردند اگر در امر دین خود صادق باشند، به خاطر ماندنشان در سرزمین شرک است.<sup>۵</sup> سبزواری نیز می‌گوید: مشرکین فقط بر سرزمینی که این‌ها در آن سکونت داشتند مسلط بودند نه بر سرزمین‌های دیگر؛ بنابراین آن‌ها مستضعف محسوب نمی‌شدند زیرا قدرت خروج از بین مشرکان را داشتند.<sup>۶</sup> بر مبنای رویکرد این دو تفسیر المیزان و مواهب الرحمن، این قول خدای تعالی که بر مبنای توبیخ است، عذر مجرمان و ظالمان را باطل و مردود اعلان می‌کند. عذر ایشان استضعاف ناشی از تسلط مشرکین و زندگی کردن در فضای کفر و شرک بود و آن قدر اهمیت داشت که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به دستور خداوند، فرمان هجرت را به مؤمنین صادر کردند؛ و هجرت با تمامی دشواری‌ها و موانعی که در آن زمان مطرح بود، انجام شد.

الاساس در این خصوص می‌گوید: «فالانسان لا یعدم حیلۀ ان صمم علی شیء» انسان در صورتی که بر کاری مصمم باشد هرگز در آن کار با فقدان حیله و تدبیر روبرو نخواهد شد.<sup>۷</sup> این گفتار می‌تواند بر این نکته استوار باشد که انسان معمولاً در رسیدن به خواسته‌های خود، آنچه را که در توان دارد به منصفی ظهور می‌رساند و برای رسیدن به هدف از تمامی ظرفیت خود بهره می‌گیرد و شرط قرار گرفتن در چنین مسیری این است که رسیدن به کمال

۱. التبیان، همان، ص ۳۰۳، صافی، همان، ص ۴۸۹، مجمع البیان، همان، ص ۱۵۱، (طبری، ابی جعفر محمد بن جریر طبری، جامع البیان، جلد ۴، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ ق، ص ۲۸۵)

۲. همان، ص ۱۰۶

۳. همان، ص ۱۹۶ «فبقیتم بین الکفار لا للعجز عن مفارقتهم، بل مع القدرة علی هذه المفارقة»

۴. همان، ص ۲۵۵ (ای ان استضعاف القوم لم یکن هو المانع لکم من الاقامة معهم فی دارهم بل کنتم قادرین علی الخروج منها مهاجرین...)

۵. جلد ۵، همان، ص ۵۰ (ان الظالمین المذکورین لم یکنوا مستضعفین، لتمکنهم من رفع قید الاستضعاف...)

۶. سبزواری، مواهب الرحمن، همان، ص ۱۷۲ (و لم تکن لهم هذه السلطة فی ارض اخری فلم یکنوا مستضعفین...)

۷. همان، ص ۱۱۵۹

دینی را اولویت زندگی خود قرار دهد. ولی اگر این هدف در زندگی‌اش از اولویت برخوردار نباشد، قبل از اینکه ارزیابی درستی از توان و ظرفیت خود بنماید، موانع و دشواری‌ها را به گونه‌ای پر رنگ و قابل توجه نشان می‌دهد که او را از پیمودن راه‌های ناشناخته و احیاناً پرخطر باز می‌دارند. در این مواقع انسان برای تبرئه خود به عذرآوری و برجسته نمودن موانع روی می‌آورد و عقل و اراده خود را در حفاظت مصلحت‌اندیشی موقت و زودگذر پنهان می‌کند و هرگونه تمایل به عاقبت‌اندیشی سعادت‌گرایانه را در خود سرکوب می‌نماید. این‌گونه است که در مسیر ظلم به نفس قدم برمی‌دارد.

طباطبایی براین باور است که اگر فرض وسعت و گشادگی زمین نبود باید می‌فرمود: (فتهاجرو منها) یعنی از اینجا هجرت کنید.<sup>۱</sup> از این گفتار روشن می‌شود که قول خدای تعالی مبنی بر «فتهاجرو فیها» به‌منظور برجسته نمودن امر هجرت و تأثیر آن در رشد و کمال دینی مسلمانان، بسیار حائز اهمیت است. چنانکه اگر قرار بود مسلمانان فقط برای یک‌بار آن‌هم فقط از سرزمین مدینه هجرت نمایند و این واقعه حکمی در تاریخ اسلام نداشت، پس بایستی به قول «فتهاجرو منها» ختم می‌شد، به اعتقاد زمخشری از این آیه می‌توان فهمید که اگر کسی در سرزمینی باشد که به برخی دلایل و موانع گوناگون نتواند امور دینی خود را انجام دهد و یا اینکه بداند در سرزمین دیگری می‌تواند استوارتر حقوق الهی را به‌جای آورد و خدا را بهتر عبادت کند، مهاجرت بر او واجب می‌شود.<sup>۲</sup>

**نتیجه:** در این آیه شریفه هجرت به‌عنوان گشایش در امر عمل آزادانه به دین، مطرح می‌شود و به‌عنوان آخرین گفتگوی ملائکه با مجرمان برهانی راسخ ارائه می‌کند. بنابراین هجرت در این فراز از آیه‌ی شریفه به‌عنوان راهی که آن‌ها را از استضعاف کفار برهاند، در پیش رویشان گشوده بود. این فراز از آیه شریفه «فتهاجرو فیها» نیز، تعبیری است که در فرض وسعت و گشادگی زمین خدا بکار رفته است. گاهی هجرت مکانی و از سرزمینی به سرزمین دیگر و گاهی معنوی یعنی هجرت از تاریکی شرک به روشنایی حق است. وامیرالمومنین علیه السلام فرمود: هجرت همیشه به قوت خود باقی است.<sup>۳</sup>

## ۵-۱- «...فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»

این قول خدای تعالی، حکم آیه شریفه است. جوادی آملی در این خصوص معتقد است جمله پایانی آیه شریفه گواه است که عدم هجرتشان یا به دلیل کفر اعتقادی است و اساساً اسلام نیاوردند و یا اگر هم ایمان آوردند مؤمن فاسق بودند و کفر عملی داشتند. بر فرض صحت احتمال نخست، کفر اعتقادی، گرفتار خلودند و بر پایه درستی فرض دوم، کفر عملی، عذاب غیر مخلد دارند.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۵۰

۲. همان، ص ۶۸۳

۳. مغنیه، محمد جوادی، تفسیر کاشف، ترجمه موسی دانش، دفتر تبلیغات اسلامی، جلد دوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۸، ص ۶۶۳

۴. همان، ص ۲۱۵

از گفتار فوق و سایر تفاسیر می‌توان دریافت که نظر غالب مفسران بر این است که قول خدای تعالی «فاولئک ماواهم جهنم» خبر «ان الذین...» است که در واقع همان حکم وارده بر ظالمین انفسهم و نتیجه آن بوده است و می‌تواند مبتنی بر توبیخ و تهدید ملائکه باشد. از آن جهت که ایشان یعنی «ظالمین به نفس» در خور و شایسته‌ی این حکم‌اند و به قول فخر رازی این ذکر خدای تعالی که ایشان را به عذاب وعده نمود، هیچ بی‌عدالتی و ستمی بر آنان نیست.<sup>۱</sup>

المیزان بر این باور است که این جمله حکم خدای تعالی، بعد از گفتگوی ملائکه با ایشان است؛ و قول مفسر «بعد ایراد المسأله» می‌تواند همان محاوره و مقاله‌ای باشد که تفسیر التحریر نیز بدان اشاره داشت؛ و این قول «فاولئک...» را نتیجه‌ی این محاوره قلمداد نمود.<sup>۲</sup>

مواهب الرحمن جمله «فاولئک ماواهم...» را بیان جزای فرونشستگان از هجرت و راضی شدگان به فتنه شرک در سرزمین کفر می‌داند.<sup>۳</sup>

با دقت در گفتار مواهب الرحمن، المنار و تسنیم، روشن می‌شود که اگرچه ترک کنندگان هجرت همچون کفار به جهنم وعده داده شدند ولی عذاب ایشان با خلود در آتش، توصیف نشده است؛ بلکه وعده عذاب ایشان، به خاطر رضایت به ظلم و ترک هجرت بوده است و تعبیر ظلم به نفس از سوی مفسران حکایت از این داشت که ایشان در ابتدا با اظهار اسلام، قدم در مسیر دین نهادند ولی بر آن استوار نبودند و با ترک هجرت از مسیر دین منحرف شدند و دچار کفر عملی شدند. همچنین این نکته که جوادی آملی یک وجه مسئله را کفر اعتقادی دانسته بر این مبنا که ایشان ممکن است اساساً اسلام نیاورده باشند، به همان تقسیم‌بندی اولیه مفسران شأن نزول آیه شریفه بازمی‌گردد؛ زیرا ایشان کافران را نیز داخل در شمول آیه دانست. در حالی که این برداشت بر طبق تحلیل انجام‌شده در مباحث گذشته رد شد

**نتیجه:** خدای تعالی قول «فاولئک ماواهم جهنم...» را به عنوان یک حکم بر کسانی جاری کرد که در درجه اول خود را از فضای دریافت معارف دین دور ساختند و در بین مشرکان باقی ماندند. این فراز از آیه شریفه اگرچه بلافاصله پس از جمله‌ی «الم تکن ارض الله...» و ترک هجرت بیان شد، ولی این وعده‌ی عذاب مترتب بر اصل ظلم به نفس است. این معنا از «ظلم به نفس» و حکم این آیه، بر کسانی جاری شد که خود را از فضای تعلم معارف دینی دور داشتند و با ترک هجرت خود را از خیر دنیا و آخرت محروم ساختند. به یقین می‌توان دریافت که مسلمان باید تا پای جان در عقیده و ایمان خود استوار باشد، پس عمل به دین و کسب بصیرت در دین، مهم‌ترین دلیل است که مؤمن در رسیدن به آن پافشاری نماید و هجرت به‌عنوان یک فریضه در صدر اسلام، راهی و گشایشی برای رسیدن به این هدف مهم و اساسی در حفظ و تثبیت ایمان و رشد و کمال دینی مسلمان محسوب می‌شد.

۱. همان، ص ۱۹۷

۲. همان، ص ۵۰ (ثم حکم الله فی حقهم بعد ای‌راد المسأله بقوله فَأَوْلَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا...)

۳. همان، ص ۱۷۳ (و ترتب هذا الجزاء علی فعلهم من قبیل ترتب المعلول علی العلة...)

## بخش دوم: آیه شریفه ۹۸ النساء

### ۱-۲ جمله «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوَالِدِينَ...»

خداوند رحمان در این آیه شریفه مستضعفان واقعی را استثنا می‌کند. استثنا در این آیه شریفه متصل است و یا منقطع؟ و اینکه آیا خدای تعالی این گروه را از وعده‌ی عذاب مستثنی نمود و یا استثنا در ادعای استضعاف بر ترک هجرت است؟ مطلبی است که مفسران بر آن اتفاق نظر ندارند.

تفاسیر جامع البیان، التبیان، مجمع البیان، زادالمسیر، التحریر والتنویر، الاساس، قرطبی و مواهب الرحمن این قول خدای تعالی را استثنا از وعده‌ی عذاب و از جمله «فاولئک ماواهم جهنم» دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

طبق نظر مفسر مواهب الرحمن این قول خدای تعالی استثنا از وعده‌ی عذاب و از حکم «فاولئک ماواهم...» است و در توصیف ایشان می‌گوید: «بل هم فی وضع نفسی مضطرب و شعور مضطرب یختلف تماما عن یدعی الاستضعاف...» ایشان (مستضعفان واقعی) در چنان وضعی از بی‌ثباتی و ناتوانی و ضعف قرار دارند که تماماً با کسانی که ادعای استضعاف داشته ولی بر حالت رضایت و توانایی بر حرص دنیا قرار داشتند، متفاوت‌اند. می‌توان گفت که بنا به قول این تفسیر مستضعفان واقعی عجز و ناتوانی آنان به‌گونه‌ای بود که حتی ادعای استضعاف نیز نداشتند، به‌گونه‌ای زندگی می‌کنند که قادر به دفاع از خود و عذرآوری نیز نیستند.<sup>۲</sup>

در مقابل عده دیگری از مفسران استثنا را در این قول خدای تعالی «منقطع» می‌دانند. بنا به تعبیر تفسیر روح البیان، استثناء در این قول خدای تعالی استثناء در ظلم به نفس و در ترک هجرت و در ادعای استضعاف است نه در وعده‌ی عذاب.<sup>۳</sup> مفسر المیزان نیز استثناء را منقطع فرض نمود. زیرا این دو گروه در ادعای استضعاف باهم مقایسه شدند، به‌طوری‌که گروه ظالمین تمکن بر رفع قید استضعاف را از خود داشتند و در ادعای خود صادق نبودند، پس صفت استضعاف وصف این گروه از افراد ناتوان مورد ذکر در این آیه شریفه می‌باشد، بنابراین ایشان را در ادعای استضعافشان مستثنی کرد.<sup>۴</sup> علاوه بر این دو تفسیر، تفاسیر دیگری نظیر بیضاوی، تسنیم، صافی، کنزالدقائق نیز استثنا را منقطع دانستند.<sup>۵</sup>

۱. طبری، همان، ص ۲۸۶، شیخ طوسی، همان، ص ۳۰۳، شیخ طبرسی، همان، ص ۱۵۰، زادالمسیر، همان، ص ۱۰۶، ابن عاشور، همان، ص ۲۳۲، الاساس

همان، ص ۱۱۶، قرطبی همان، ص ۳۲۹، سید سبزواری همان، ص ۱۷۳

۲. همان، ص ۱۷۳ (والایة الشریفة تصور المستضعف تصورا دقیقا و تعطی المعنی الحقیقی له)

۳. همان، ص ۲۶۸

۴. همان، ص ۵۲ و ۵۰ (الاستثنا منقطع فی اطلاق المستضعفین علی هولاء... دلالة علی ان الظلمین المذكورین ...)

۵. البيضاوی شیرازی، القاضی ناصر الدین، انوار التنزیل و اسرار التاویل، جلد ۱، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۱، ص ۲۳۲، تسنیم، همان، ص ۲۳۷، صافی،

همان، ص ۴۹۰، کنزالدقائق، همان، ص ۵۱۵

همچنین طباطبایی در قسمتی از تفسیر خود تحت عنوان «اقسام گناه و مغفرت» می‌گوید: «بعضی از مراحل مغفرت متعلق به مرض‌های قلبی و احوال بدی می‌شود که عارض بر قلب شده و بین قلب و پروردگار حجاب می‌شود. مستضعفین درست است که به خاطر ضعف عقل و یا نداشتن آن، تکلیف ندارند، لیکن چنان هم نیستند که ارتکاب کار زشت در دلشان اثر نگذاشته و دل‌هایشان را آلوده و محجوب از حق نسازد. بلکه در این جهت با غیر مستضعفین یکسان هستند و خلاصه در تنعم به نعیم قرب خدا و حضور در ساحت قدس الهی، محتاج به ازاله ی آن مرض‌ها و دریدن آن پرده‌ها هستند و چیزی هم از عهده‌ی ازاله و رفع آن بر نمی‌آید مگر همان عفو پروردگار و پرده‌پوشی و مغفرت او.»<sup>۱</sup>

بعضی از تفاسیر مانند المنار منظور از رجال در آیه‌ی شریفه را «شیوخ ضعیف» و منظور از ولدان را «کنیزان و بردگان» دانسته‌اند.<sup>۲</sup> از نظر طباطبایی مراد خدای تعالی از اینکه این سه گروه را به تفکیک نام برد برای روشن شدن و وضوح حکم الهی و رفع ابهام است.<sup>۳</sup> می‌توان گفت منظور از این قول خدای تعالی «...مِنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ...» مردان و زنانی هستند که دارای عجز و ناتوانی در حیلت اندیشی بوده و در اقدام به مهاجرت با شکست روبرو شدند. منظور از ذکر «الولدان» کودکانی هستند که به سن تکلیف نرسیده اند ولی تکلیف عقلی خود را درک می‌کنند و آیه شریفه تکلیف هجرت را از دوش آنان برداشته است. زیرا آنان همانند سالخورده‌گان، بیماران و فقیران فاقد حیلت اندیشی در امر هجرت می‌باشند. و به عبارتی هدف از ذکر «الولدان» ایجاد وضوح و روشنی حکم است.

**نتیجه:** بطور خلاصه نتیجه‌ای که از این بحث بدست می‌آید این است که اگر استثنا را منقطع بدانیم، باید بپذیریم مستضعفان واقعی که مواهب الرحمن آنان را به گونه «...نفسی مضطرب و شعور مضطرب» توصیف نمود، ظالم به نفس نبودند و در ادعای استضعاف و پذیرش عذر آنان در ترک هجرت از سوی خدای تعالی مستثنی شدند. ولی اگر استثنا متصل باشد، در این صورت مستضعفان واقعی و مدعیان دروغین استضعاف هر دو در شرایط یکسانی قرار داشتند. هر دو گروه دین خود را نشناختند و به احکام دین خود عمل نکردند پس هر دو گروه از آثار ظلم به نفس مصون نبودند ولی خدای تعالی مستضعفان واقعی را از عذاب مستثنی کرد زیرا چاره‌ای جز ماندن و ترک هجرت نداشتند.

## ۲-۲ جمله «...لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»

این کلام خدای تعالی در آیه شریفه بیان و توصیف مستضعفین واقعی است که دارای معنایی فراگیر و عمیق است. در اینجا با بررسی گفتار تفاسیر، به این حقیقت واقف خواهیم شد که تمامی مصداق‌ها، با این وصف از زبان قرآن کریم، قابل توصیف است.

۱. همان، ترجمه حجتی کرمانی، جلد ۵، ص ۵۳۵

۲. همان، ص ۲۵۷

۳. همان، ص ۵۰ (و فی تفصیل بیانهم بالرجال...ایضاح للحکم الهی و رفع للبس)

به اعتقاد صاحب مجمع‌البیان این قول خدای تعالی در جایگاه حال از مستضعفین قرار دارد.<sup>۱</sup> به نظر فخر رازی جایز است که «لايستطيعون حيلة» در موضع حال باشد بدین معنی که قادر به حيله و تدبیر نیستند و یا قادر به تأمین مخارج مهاجرت نیستند. «ولا يهتدون سبيلا» یعنی راه را نمی‌شناسند و کسی را نیز که ایشان را به راه‌ها هدایت نماید نمی‌شناسند.<sup>۲</sup> التحریر نیز بر این عقیده است که این قول خدای تعالی حال از مستضعفین است تا غیر مستضعفینی که به خود ظلم کردند را آشکار نماید.<sup>۳</sup> بیضاوی بر این باور است که اگر این قول خدای تعالی صفت مستضعفین باشد درواقع یعنی آن‌ها فاقد توانایی حیلت اندیشی و یا هدایت به راهی می‌باشند و یا می‌تواند حال از مستضعفین باشد و یا اینکه درجه‌ای از استطاعت آن‌ها در به‌کارگیری تدبیر و حيله باشد.<sup>۴</sup> کنز الدقایق نیز در این قول خدای تعالی معنایی هماهنگ و مشابه با تفسیر بیضاوی ارائه می‌کند.<sup>۵</sup> تفسیر روح المعانی در صفت دانستن این قول خدای تعالی معنایی هماهنگ با تفسیر کشاف ارائه می‌کند همچنین معتقد است این جمله می‌تواند حال از مستضعفین و یا حال از ضمیر مستتر در آن باشد.<sup>۶</sup>

نتیجه‌ای که از این دسته‌بندی در گفتار تفاسیر ذکر شده می‌توان برداشت نمود، این است که اگر این قول خدای تعالی را صفت مستضعفین بدانیم و موصوف را نیز نکره فرض کنیم آن‌گونه که تفاسیر بیان نمودند، پس این گفتار عام است و در حق تمام کسانی است که این‌گونه باشند. همان‌طور که قرطبی نیز معتقد است که این قول لفظ عام است برای همه انواع اسباب رهایی از شرک و کفر بکار رفته است.<sup>۷</sup> و اما اگر این قول خدای تعالی را حال از مستضعفین بدانیم می‌توان گفت کسانی که آن زمان مورد خطاب آیه قرار گرفتند در چنین شرایطی به سر می‌بردند که نمی‌توانستند حیلتی در جهت فرار از شرک به‌سوی ایمان بیندیشند و یا به راهی هدایت شوند.

جوادی آملی بر این باور است که جمله «لايستطيعون حيلة» به معنای ناتوانی در رفع مانع و جمله «لايهتدون سبيلا» به معنای ناآگاهی از راه نجات است؛ بنابراین از نظر ایشان قرآن کریم معیار کلی استضعاف را ناتوانی و ناآگاهی می‌داند که در سطوح مختلف، مستضعفان راستین را از مدعیان استضعاف باز می‌شناساند.<sup>۸</sup> برداشت چنین معنایی از این دو جمله در قول خدای تعالی، می‌تواند مبتنی بر معانی اولیه‌ای باشد که برخی از مفسرین از این قول خدای تعالی ارائه نموده‌اند، به‌طوری‌که این کثیر بر این باور است که جمله «لايستطيعون حيلة» یعنی قادر نیستند از دست مشرکین رها شوند و «لايهتدون سبيلا» یعنی اگر بتوانند، راه‌ها را نمی‌شناسند.<sup>۹</sup>

۱. همان، ص ۱۵۰

۲. همان، ص ۱۹۷

۳. همان، ص ۲۳۴

۴. همان، ص ۲۳۳

۵. همان، ص ۵۱۵

۶. همان، ص ۱۵۰

۷. همان، ص ۳۳۰

۸. همان، ص ۲۳۹

۹. القرشی دمشقی، اسماعیل بن عمر بن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، جلد ۲، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق، ص ۸۵۷

المیزان کلمه «حیلة» را از مصدر «حیلولت» به معنای حائل و مانع‌شدن دانسته و معتقد است استعمال این کلمه بیشتر در امور پنهانی و مذموم بوده و در اصل کلمه معنای دگرگونی وجود دارد. بدین معنی که نمی‌توانند و قادر نیستند استضعافی که از ناحیه مشرکین متوجه آنان است را با حیلتی از خود برگردانند و مراد از سبیل در قول «لا یهتدون سبیلا» را اعم از راه‌های حسی و معنوی می‌داند (برای خلاصی از مشرکین راه به‌جایی نمی‌برند).<sup>۱</sup> مواهب الرحمن بر این باور است که «حیلة» از ماده ی «حیل» به معنای تحرک و جنبش و اختیاری است که برای رهایی از چیزی یا به دست آوردن چیزی باشد. پس این آیه شریفه حالت نفسانی در مستضعفین است از آن جهت که ایشان در حیلت اندیشی در مضیقه بوده و نسبت به طرق و راه‌های آن کور و ناتوان‌اند.<sup>۲</sup>

در معنایی که طباطبایی و سید سبزواری ارائه می‌کنند تفکیک معنایی (ناتوانی و یا ناآگاهی) در این دو جمله قائل نشده‌اند، زیرا به اعتقاد تفسیر مواهب الرحمن «لا یتطیعون حیلة» یعنی ایشان قادر نیستند حیلتی بیندیشند تا استضعاف مشرکین را از خود برگردانند و لایهتدون سبیلا یعنی برای رهایی از دست آن‌ها و فرار از مشرکین به راهی هدایت نمی‌شوند. و حیل‌ها و تدابیر در این آیه شریفه شامل کلیه‌ی حیلت‌های ظاهری و باطنی می‌شود که منظور مفسر از حیل‌های ظاهری و باطنی می‌تواند روش‌ها و طریقه‌های متداول و آشکار و طریقه‌های غیرمتداول و مبتنی بر هوش و ابتکار ذاتی انسان باشد. نتیجه: اولاً با عمق و فراگیری که در معنای این قول خدای تعالی نهفته است، نمی‌تواند فقط حال از مستضعفین باشد بلکه صفت عام آنان در تمامی شرایط و اعصار است. ثانیاً تفکیک معنایی به شکلی که برخی از مفسرین قائل شدند و جمله «لا یتطیعون...» را بر ناتوانی و جمله «لا یهتدون...» را بر ناآگاهی دانستند نمی‌نواند معنای فراگیر آیه را برساند. بهترین تعبیر همان است که جمله اول را ناتوانی و ناآگاهی از حیلت اندیشی برای رفع و دفع استضعاف و جمله دوم را ناتوانی و ناآگاهی از حیلت اندیشی برای فرار از دست مشرکین بدانیم. استخراج و ارائه این معنای فراگیر از این دو جمله می‌تواند راهگشای دریافت معنایی عمیق برای درک استضعاف از منظر قرآن باشد.

نتیجه: اولاً با عمق و فراگیری که در معنای این قول خدای تعالی نهفته است، نمی‌تواند فقط حال از مستضعفین باشد بلکه صفت عام آنان در تمامی شرایط و اعصار است. ثانیاً تفکیک معنایی به شکلی که برخی از مفسرین قائل شدند و جمله «لا یتطیعون...» را بر ناتوانی و جمله «لا یهتدون...» را بر ناآگاهی دانستند نمی‌تواند معنای فراگیر آیه را برساند. بهترین تعبیر همان است که جمله اول را ناتوانی و ناآگاهی از حیلت اندیشی برای رفع و دفع استضعاف و جمله دوم را ناتوانی و ناآگاهی از حیلت اندیشی برای فرار از دست مشرکین بدانیم. استخراج و ارائه این معنای فراگیر از این دو جمله می‌تواند راهگشای دریافت معنایی عمیق برای درک استضعاف از منظر قرآن باشد.

#### کلامی دیگر در باب مستضعف

۱. همان، ص ۵۰ (و غالب استعماله فی ما یکون علی خفیة...وفی مادتها... معنی التغبیر...)

۲. همان، ص ۱۷۴



طباطبایی در قسمتی از تفسیر خود تحت عنوان «کلام فی المستضعف» می‌گوید: «بل انما استضعفه عوامل آخر سلطت علیه الغفلة و لا قدره مع الغفلة و لا سبیل مع الجهل»<sup>۱</sup> بلکه استضعاف ممکن است تحت تأثیر عواملی همچون «غفلت» پدید آید که باوجود غفلت قدرت معنایی ندارد و باوجود جهل، دیگر هدایت تصور نمی‌شود. مفسر المیزان در برداشت این مفهوم به آیه‌ی شریفه‌ی «لَا يُكَلِّفُ الْاَلَّ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا»<sup>۲</sup> استناد می‌کند و معتقد است که اگر انجام کاری در وسع انسان نباشد نسبت به آن تکلیفی ندارد. ایشان می‌گوید: «کما ترفع التكليف بارتفاع الوسع» میزان تکلیف هر انسانی میزان توانایی اوست. فرد غافل چون از موضوع خبر ندارد پس در وسع او نیست؛ بنابراین تا زمانی که غافل است تکلیفی بر او نیست و مستضعف است.<sup>۳</sup>

طباطبایی در قسمتی از تفسیر خود در باب احتجاج حضرت ابراهیم با پدر می‌گوید: ابراهیم علیه السلام در آن لحظه یقین به کفر پدر خود و اینکه او از اولیای شیطان است و دلش یکباره بر کفر و انکار و عناد حق شده، نداشته. چون اگر به این معانی یقین می‌داشت به مثل «انی اخاف...» تعبیر نمی‌کرد. پس معلوم می‌شود که آن جناب احتمال می‌داده که پدر جاهلی قاصر و مستضعف باشد که اگر حق برایش روشن گردد، آن را پیروی می‌کند و شمول رحمت الهی به امثال این‌گونه اشخاص امری ممکن است. همچنان که قرآن کریم فرموده: «الا المستضعفين...»<sup>۴</sup> طبق گفتار مفسر می‌توان، غفلت از چیزی و امری را از حدود اختیارات و تکلیف فرد خارج دانست. اگر کسی شناخت کافی از امر دین نداشته باشد، الزاماً عمل او تحت تأثیر این شناخت ناکافی با نقیصه همراه است. این طرز فکر به نظر صحیح و قابل قبول است ولی از این نکته نیز نباید گذشت که امروزه مسئله‌ی غفلت به شکلی دیگر نمایان شده است که بدترین و سخت‌ترین شکل ممکن را داراست و آن هجوم و غلبه‌ی جذابیت شبکه‌های مجازی و ماهواره‌ای است که فرصت فکر کردن و تصمیم آگاهانه را از فرد سلب می‌کند. به‌طوری که ناخودآگاه به دنبال این جذابیت‌ها روان می‌شود بدون اینکه قدرت و فرصت انتخاب و یا تمیز درست از نادرست را داشته باشد.

### بخش سوم: حاصل نتایج با تکیه بر معنای استضعاف

از آیه شریفه ۹۷ النساء می‌توان دریافت که مجرمان عذری در پیشگاه خداوند ندارند زیرا از قدرت و اختیار برخوردارند. بنابر این مستضعف و معذور نیستند. قدرت و اختیار از مهمترین وجه ممیزه عذرآوران و مستضعفان واقعی است. آیه شریفه با برملا ساختن چهره مدعیان دروغین استضعاف، مقدمه شناخت مستضعفان واقعی را فراهم ساخت. انسان مسلمان اگر در طریق شناخت و عمل به دین، قرار نگیرد بدون تردید به دریافت‌های

۱. همان، جلد ۵، ص ۵۳

۲. البقره / ۲۸۶

۳. همان، ص ۵۲

۴. همان، جلد ۱۴، مترجم موسوی همدانی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۰، ص ۸۶ (تفسیر آیات ۴۲ الی ۴۵ سوره مریم)

ارزشمندی از دین خود دست نمی یابد و تشخیص به ایمان نیز نخواهد یافت. ظلم به نفس از آنجا پدید می آید که فرد نتواند با اصل معارف حقه دین تماس حاصل نماید.

هجرت مکانی به عنوان راهی مؤثر و گشایشی کارساز در پیش روی مسلمانان صدر اسلام گشوده شد و هدف از هجرت رد ظلم به نفس بود که قید استضعاف مشرکان را باطل و موانع اتصال مسلمانان را با اصل دین برطرف می ساخت. چون هدف از هجرت رد ظلم به نفس است، می توان فهمید که هجرت همیشه مکانی نیست. در بسیاری از شرایط مسلمان با تغییر مکان به هدف فوق دست نمی یابد بلکه با تغییر بینش و عملکرد خود در همان شرایطی که زندگی می کند، می تواند به معارف حق دست یابد. همانطور که امام المتقین علیه السلام فرمود: هجرت همیشه به قوت خود باقی است. در این صورت هجرت حرکت از ضلالت و گمراهی شرک به سمت نور بصیرت دینی است.

مستضعفان واقعی بنا به توصیف مواهب الرحمن «هم فی وضع نفسی مضطرب و شعور مضطرب» در وضعیت عدم ثبات و تعادل در شناخت و درک موقعیت دینی خود قرار داشتند. بنابر این در مورد مجرمان فرو نشسته از هجرت می توان گفت اختیاراً خود را در معرض ظلم به نفس قرار دادند ولی بر مستضعفان واقعی، به علت شرایطی که الزاماً در آن قرار داشتند، ظلم به نفس تحمیل شد.

جمله «لا یستطیعون حیلۃ» ناظر به این معناست که ایشان قادر نیستند با حیلتی از تأثیر استضعاف محیط بر دین و ایمان خود ممانعت کنند و خود را از آلودگی به شرک و کفر نجات بخشند، همچنین قادر به اثرگذاری بر محیط زندگی خود نیز نیستند به گونه ای که نمی توانند شرایط را به نفع حفظ ایمان خود دگرگون سازند. و جمله «لایهتدون سبیلاً» به ناتوانی مضاعف در مستضعفان اشاره دارد یعنی قادر نیستند برای رهایی از شرایط کفر و شرک و استضعاف محیطی حیلتی بیندیشد؛ و به عبارتی نمی تواند خود را از محیط آلوده به کفر و شرک نجات بخشند. بر این اساس به دو نتیجه کلی می توان دست یافت:

**نتیجه اول:** مستضعف نمی تواند شرایط زندگی خود را در جهت بهتر شدن دست کاری نماید و قدرت تدبیر و حیلت اندیشی در اثرگذاری بر شرایط زندگی خود را ندارد و قادر به تغییر شرایط به نفع ایمان خود نیست.

**نتیجه دوم:** مستضعف قادر به رها شدن و خلاصی از اثرگذاری کفر و شرک بر ایمان خود نیست و به عبارتی به هیچ کدام از معانی هجرت دست نمی یابد نه هجرت مکانی و نه هجرت از خود.

**پایان**

**فهرست منابع**

## منابع فارسی

۱. قرآن کریم، ترجمه: آیه الله مکارم شیرازی
۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح، فیض الاسلام، سید علینقی، تهران، انتشارات قلهک، چاپ دوم، ۱۳۷۱
۳. بندرریگی، محمد، ترجمه المعجم الوسیط، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۸۲ش
۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیرتسنیم، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۹ش
۵. خسروی حسینی، سید غلامرضا، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن (راغب اصفهانی)، جلد اول، تهران، انتشارات مرزوی، ۱۳۸۵ص ۲۰۵
۶. زمخشری، محمود ابن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ترجمه انصاری، مسعود، انتشارات ققنوس، تهران
۷. سید قطب، مصطفی، فی ظلال القرآن، ترجمه خرم دل، نشر احسان، تهران، ۱۳۸۹ش
۸. شریف لاهیجی، بهاء الدین، تفسیر شریف لاهیجی، موسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۶۳ش
۹. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ترجمه حجتی کرمانی، محمد جواد، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، تهران، ۱۳۷۴ش
۱۰. -----، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۰
۱۱. الطبرسی، امین الاسلام، مجمع البیان، ترجمه فراهانی، تهران، ۱۳۶۰ش
۱۲. مغنیه، محمد جواد، تفسیرالکاشف، ترجمه موسی دانش، بوستان کتاب، دفتر نشر حوزه علمیه قم ۱۳۷۸
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴ش

## منابع عربی

۱. ابن عاشور، شیخ محمدبن الطاهر، التحریر و التنویر، موسسه التاريخ، بیروت، ۱۴۲۰ق
۲. الالوسی البغدادی، ابی الفضل شهاب الدین سید محمود، روح المعانی، موسسه ی دار الفکر، بیروت، ۱۴۲۳ق
۳. الانصاری القرطبی، محمد ابن احمد، الجامع الاحکام القرآن، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۷ق

٤. الجوزى القرشى البغدادي، جمال الدين عبد الرحمن على بن محمد، زاد المسير، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٢ق
٥. حقي البروسي، شيخ اسماعيل، تفسير روح البيان، مؤسسه ي دار الفكر، بيروت، ١٤٢٣ق
٦. حوى، سعيد، الاساس فى التفسير، انتشارات دارالاسلام، قاهره، ١٤٠٩ق
٧. رشيد رضا، محمد، المنار (تفسير القرآن الحكيم)، دارالفكر، بيروت لبنان، ١٤٢٨ق
٨. رازى، فخرالدين ابوعبدالله محمدبن عمر، مفاتيح الغيب يا التفسير الكبير، دار احراء التراث العربى، بيروت ١٤٢٠ق
٩. شيرازى بياضوى، القاضى ناصر الدين، انوار التنزيل و اسرار التاويل، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٩٧١م
١٠. طباطبايى، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، دفتر انتشارات اسلامى، قم نوبت پنجم، ١٤١٧ق
١١. الطبرسى، امين الاسلام ابى على الفضل بن الحسن، مجمع البيان، العلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٢٣ق
١٢. طبرى، ابى جعفر محمدبن جرير طبرى، جامع البيان (تفسير طبرى)، دار الفكر، بيروت، ١٤٢١ق
١٣. الطوسى، ابى جعفر محمد بن الحسن، التبيان فى تفسير القرآن، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤٠٩ ق
١٤. فيض كاشانى، محمد محسن، تفسير الصافى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤١٠ق
١٥. القمى المشهدى، شيخ محمد بن محمد رضا، كنز الدقائق و بحر الغرائب، مؤسسه تبع و نشر، تهران، ١٤١٠ق
١٦. القرشى الدمشقى، اسماعيل بن عمر بن كثير، تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير)، دار الكتب العلميه بيروت، ١٤١٩ق
١٧. قمى، ابى الحسن على بن ابراهيم، تفسير قمى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت لبنان، ١٤١٢ق
١٨. . موسوى سبزوارى، سيد عبد العلى، مواهب الرحمن فى تفسير القرآن، مؤسسه اهل بيت عليه السلام، بيروت، ١٤٠٩ق

